

دو فصلنامه علمی کاشان‌شناسی، بهار و تابستان ۱۴۰۱
دوره ۱۵، شماره ۱ (پیاپی ۲۸)، صفحات: ۳۵-۵۶
مقاله علمی پژوهشی

وحی غیر قرآنی در اندیشه فیض کاشانی

حسین ستار*

زینب شمس**

چکیده

وحی یکی از مفاهیم کلیدی ادیان است که بنا بر اعتبارات مختلف نزد متکلمین مسلمان تقسیمات گوناگونی دارد. یکی از این تقسیمات کلامی، وحی قرآنی در مقابل وحی غیرقرآنی است که از آن به «وحی بیانی» یا «غیرمتلو» تعبیر می‌شود و بسیاری از بزرگان اهل سنت و شیعی از جمله فیض کاشانی بدان معتقدند. نوشتار پیش رو پس از بیان پیشینه‌ای از پژوهش‌هایی که از سوی موافقان و مخالفان وحی غیرقرآنی انجام شده، به تبیین دیدگاه فیض کاشانی در مورد وحی غیرقرآنی پرداخته و مصادیق، ادله و پیامدهای آن را تحلیل نموده است. با توجه به تمایز تعاریف «نبی» و «رسول» و «امام» در دیدگاه فیض کاشانی، از کنار هم چیدن نظریات وی که غالباً از کتاب الوافی، الصافی و علم الیقین گرد آمده، نتیجه می‌شود که فیض هرچند به بعضی از ادله‌ای که مستند برخی موافقان، برای اثبات وحی غیر قرآنی واقع شده استناد نکرده، وجود وحی غیر از قرآن را پذیرفته و قائل به ارسال وحی بر پیامبر(ص) قبل و بعد از رسالت بوده است. به باور وی پیامبر(ص) هم‌زمان با قرآن، وحی «غیرقرآنی» را نیز دریافت می‌کردند که از مصادیق آن سنت، ولایت علی(ع)، فضیلت اهل بیت(ع)، جزئیات احکام و... است. از دید فیض رویه غالب در وحی غیر قرآنی، تفسیر قرآن است؛ هرچند در حیاتی بودن مواردی غیر از تفصیل قرآن، از قبیل اذان و بشارت ولادت امام حسین(ع) نیز فیض تصریح داشته است. فیض با وجود گستره وسیعی که برای وحی غیرقرآنی قائل شده است، تحریف قرآن را نپذیرفته و روایات تحریف‌نما را بر فرض صحت، بر تحریف معنوی حمل کرده که الزامی بر تحریف لفظی قرآن ندارند.

کلیدواژه‌ها: وحی غیر قرآنی، فیض کاشانی، الوافی، الصافی، تحریف.

وحی غیر قرآنی
در اندیشه
فیض کاشانی

* استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، sattar@kashanu.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران، (نویسنده مسئول) / Z.shams@qom.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۱



۱. مقدمه

وحی یکی از مفاهیم کلیدی ادیان آسمانی است که مفسران، متکلمان، عرفا به جوانب گوناگون آن توجه داشته‌اند. بنا بر اعتبارات مختلف تقسیمات گوناگونی از وحی وجود دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها «وحی قرآنی» و «وحی غیرقرآنی» است. در خصوص باور بزرگان شیعی درباره وحی غیرقرآنی ابهاماتی وجود دارد که موجب شده است برخی متکلمان دیدگاه آنان را به چالش بکشند. از این رو نوشتار پیش رو به بررسی دیدگاه فیض کاشانی (صاحب نخستین کتاب روایی متأخر شیعه^۱) پرداخته است.

۱-۱. فیض کاشانی

ملا محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) مفسر، حکیم، صوفی و عارف دوران صفویه است که در فلسفه و کلام، فقه و اصول، تفسیر قرآن، شعر و ادب و... آثاری ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته است. از اساتید ایشان علاوه بر پدرش شاه مرتضی، سید ماجد بحرانی و ملاصدرا، و از شاگردان ایشان محمدباقر مجلسی و نعمت‌الله جزائری را می‌توان نام برد. به نقلی از خود جناب فیض، تعداد کتب و رساله ایشان ۱۱۶ تا است.^۲ البته برخی از این آثار، مربوط به فلسفه، تصوف، فقه، اصول و کلام هستند و فیض از آنچه در این زمینه خوانده و نوشته، اظهار پشیمانی و براثت نموده و آن را بر سبیل تمرین و صرفاً نقل مطلب معرفی کرده است (ناجی نصرآبادی، ۱۳۷۸ش: ۲۴-۲۵). از جمله آثار ایشان *الوصافی، الوافی، علم الیقین، عین الیقین، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء* است. فیض، سرچشمه معارف بشری را وحی، و معارف عرفانی و برهانی را منطبق بر معارف وحیانی می‌داند. گفتنی است فیض در آیه ۵۲ سوره شوری در چگونگی وحی می‌گوید: «و برای انسان نیست که خدا با او سخن بگوید مگر به صورت وحی که فرشته‌ای را ببیند و از او بشنود، یا اینکه در دلش افتد بدون اینکه کسی را ببیند، اصل وحی کلام مخفی است که به سرعت درک شود، یا از وراء حجاب صدایی را بشنود بدون دیده شدن، یا رسولی فرستاده شود پس به اذن او آنچه را که می‌خواهد نازل می‌کند» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ۳۸۱).

۲-۱. وحی

در معجم *مقاییس اللغة* آمده است: «واو و حاء و حروف عله، ریشه‌ای است که بر القای علم به صورت پنهانی یا غیرپنهانی به دیگری دلالت دارد؛ پس وحی اشاره است و رساله و هر چیزی که به دیگری القا کنی که آن را بدانند» (ابن فارس، ۱۳۹۹ق: ج ۶، ۹۳). راغب اصفهانی نیز

آورده که وحی به معنای اشاره سریع است و به سبب سرعتی که در آن نهفته است، وحی گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۱۵). ابن‌اثیر نیز در معنای وحی می‌گوید: «اشاره، الهام، نوشتن، و کلام سرّی و خطاب بدون واسطه را وحی گویند» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴ق: ج ۵، ۱۶۳). در تمام معانی یادشده، دو وجه مشترک مخفی و سریع بودن وجود دارد. تقسیمات گوناگونی از وحی به جهات گوینده (الهی، شیطانی)، گیرنده (پیامبران و غیرپیامبران) و رابطه گوینده و گیرنده (باواسطه، بی‌واسطه، از ورای حجاب) به استناد «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری: ۵۱)، در خواب یا بیداری، قرآنی یا غیرقرآنی (بیانی) و... وجود دارد. در این نوشتار وحی قرآنی و وحی غیرقرآنی مدنظر است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

قتاده (۱۸۶۱ق) نخستین کسی است که از همنشینی «کتاب» و «حکمت» در آیات قرآن، مراد از «حکمت» را سنت دانسته که از جانب خداوند است (نک: طبری، ۱۳۹۲ق: ج ۱، ۴۳۶). اما ابن‌ادریس شافعی را می‌توان مبدع نظریه وحی دوگانه دانست که در *الرساله* با استناد به این همجواری، سنت نبوی را وحیانی پنداشته است (نک: شافعی، ۱۳۵۸ق: ۷۸). نظریه وی در حمایت از فرقه «اصحاب حدیث» ارائه شد و با مرور زمان، با سلطه روزافزون اصحاب حدیث، به جایگاه یک حقیقت انکارناپذیر در اسلام رسید؛ گرچه در طول تاریخ همواره مخالفانی نیز داشته است.

بسیاری از بزرگان اهل سنت به وحی غیرقرآنی باور داشته‌اند؛ از جمله بیضاوی، قرطبی و فخر رازی.^۳ از این رو این باور که برخی وحی غیرقرآنی را منحصر به شیعه دانسته‌اند صحیح به نظر نمی‌رسد. در شیعه، صاحبان کتب اربعه به وحی غیرقرآنی نظر مثبتی داشته‌اند. کلینی احادیث متعددی را در *الکافی* آورده که بر وحی غیرقرآنی دلالت دارد.^۴ از این رو برداشت می‌شود مقصود وی از «القرآن» در «ان القرآن اذا جاء به جبرئیل الی محمد سبعة عشر الف آیه» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲: ۶۳۴)^۵ - که برخی به استناد آن باور تحریف قرآن را به کلینی نسبت داده‌اند- شامل وحی قرآنی و وحی دیگری است؛ وحی‌ای که شامل تفسیر و تأویل آیات است و مجازاً «قرآن» تعبیر شده است.^۶ صدوق نیز در *الاعتقادات* به وحی غیرقرآنی تصریح داشته است.^۷ فیض در مورد وی می‌گوید: «شیخ ما صدوق در *اعتقادات* خود می‌گوید: قرآنی که به پیامبر(ص) نازل شد و در صدر اسلام در اختیار مردم قرار گرفت، هیچ چیز بیشتر از قرآنی نداشت که اکنون در میان مردم است. قرآن ۱۱۴ سوره دارد و برای ما شیعیان، سوره «انشراح»

و «ضُحی» یک سوره و «ایلاف» و «فیل» نیز یک سوره محسوب می‌شود. کسی که به ما غیر از این نسبت دهد دروغ‌گوست. دلیل این عقیده ما آن است که در روایات، ثواب خواندن سوره‌ها در نمازها و در غیرنمازها ذکر شده و پاداش ختم قرآن و زمان ختم آن نیز آمده است. البته آنچه به‌عنوان وحی بر پیامبر(ص) نازل شده اگر با قرآن جمع شود، بیش از ۱۷ هزار آیه می‌شود اما آن‌ها جزء قرآن نیستند؛ چراکه جبرئیل(ع) غیر از قرآن جملاتی را به پیامبر(ص) وحی کرده است که اگر جزء قرآن بود، با دیگر آیات جمع شده بود. جملاتی از قبیل «یا محمد! دارِ خلقی، عِشْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مِیتٌ و احبب ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفَارِقُهُ...». این جملات جزء قرآن نیست ولی کلام وحی است و امیرالمؤمنین(ع) در قرآن خود تمامی احادیث قدسی را آورده بود و به مردم خطاب کرد: «هَذَا کِتَابُ رَبِّکُمْ کَمَا أَنْزَلَ عَلَی نَبِیکُمْ لَمْ یَزِدْ فِیهِ حَرْفٌ وَ لَا یَنْقُصُ مِنْهُ حَرْفٌ فَقَالُوا لَا حَاجَةَ لَنَا فِیهِ عِنْدَنَا مِثْلُ الَّذِی عِنْدَکَ؛ این کتاب پروردگارتان است آن‌گونه که بر نبی‌تان نازل شده، حرفی به آن اضافه و از آن کم نشده است، گفتند: ما به آن نیازی نداریم مثل آنچه تو داری نزد ما هست» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۵۴؛ همو، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۲۷۳). طوسی نیز احادیثی را نقل کرده که حاکی از پذیرش وحی غیرقرآنی و تبیینی دانستن آن در نظر ایشان است. برای نمونه «ابی‌عبداللله(ع) می‌گوید: جبرئیل نزد رسول خدا(ص) آمد و اوقات نماز را به او تعلیم داد و گفت: هنگامی که فجر دمید، نماز فجر را به پا دار» (طوسی، ۱۳۹۰ق: ج ۱، ۲۵۸، ح ۹۲۵). وی با استشهاد به آیه «ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا بَیِّنَاتٍ» (قیامت: ۱۹) معتقد است منظور از «بیان»، ظهور معنا برای کسی است که آن معنا را از غیر آن تشخیص می‌دهد و به فهم آن نائل می‌شود. وی پس از نقل روایتی از قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «معنا را برای تو بیان کردم، سپس آن را به خاطر سپردی» (طوسی، ۱۳۷۹ق: ج ۱، ۱۹۷). همچنین می‌گوید: «خصّ هذه الاشياء بنص القرآن و ما عداه بوحی غیرالقرآن». این اشیاء با نص قرآن و هرچیز دیگری که با وحی غیرقرآنی است، مشخص بنما (همان: ج ۴، ۳۲۸) درحالی که منظور او از «الاشیاء»، احکام است.

از دیگر بزرگان شیعی قبل از قرن معاصر که وحی غیرقرآنی را باور داشته‌اند، طبرسی، ابوالفتوح رازی و سید بن طاووس^۱ قابل ذکر است. از بارزترین موافقان معاصر وحی غیرقرآنی، علامه مرتضی عسکری (۱۲۹۳-۱۳۸۶ش) است که با ارائه «وحی بیانی»، تفسیر قرآن پیامبر(ص) را که بخشی از سنت ایشان است، و حیانی دانسته است.

در سال‌های اخیر مقالات بسیاری در تأیید وحی غیرقرآنی نگاشته شده است؛ از جمله

«وحی قرآنی و وحی بیانی» نوشته احمد عابدی، «شرح و تحلیلی بر روایت انی اوتیت الکتاب و مثله معه» نوشته علیرضا فخاری، لیلا ابراهیمی و مهدی درستی. علاوه بر مسلمانان، برخی مستشرقان نیز موافق وجود وحی غیرقرآنی بوده‌اند؛ برای نمونه گلدتسهر در مقاله «منازعات درباره جایگاه حدیث در اسلام»، نظریه «وحی دوگانه»^۹ را با استناد به دلایلی از جمله شواهد تاریخی بر پایه باور مردم عصر نزول، حدیث اریکه، همایی «کتاب» و «حکمت» مطرح کرده است. مخالفان نیز با نقد موافقان در جهت سست نمودن ادله آنان کوشیده‌اند. برای نمونه در سه مقاله «تفسیرها از کتاب و حکمت، از منظر دلالت بر وحیانی بودن سنت»، «حدیث اورنگ؛ بازخوانی حدیث اریکه به مثابه مستند وحیانی خواندن سنت» و «گستره وحی محمدی در آیات سوره نجم از نگاه مفسران» نویسنده علی تمسکی بیدگلی به همراه همکاران نتیجه گرفته‌اند که استناد به دلایلی از قبیل همایی «کتاب» و «حکمت» در قرآن، آیات ۳ و ۴ سوره مبارکه نجم و نیز حدیث اریکه، در وحیانی دانستن سنت، ادعایی بی پایه است.

۲. وحی غیرقرآنی در دیدگاه فیض

در این قسمت، وحی غیرقرآنی که از آن به وحی لامتلو یا غیرمتلو (مقابل قرآن که متلو است)، مروی‌عنه و بیانی هم تعبیر می‌شود، از نظرگاه فیض کاشانی بررسی شده است.

۲-۱. فیض کاشانی و پذیرش وحی غیرقرآنی

آثار متعددی از فیض کاشانی بر پذیرش وحی فراتر از قرآن در دیدگاه ایشان حکایت دارد. در *الوافی* و البته دیگر آثار فیض، موارد متعددی وجود دارد که فیض مطلبی را از قول جبرئیل بیان داشته که نه در قرآن است و نه در احادیث قدسی و حتی مضامین آن نیز با مضامین احادیث قدسی نمی‌خوانند^{۱۰} و چه بسا در مواردی جبرئیل با سوگند قول را به خدا نسبت داده است.^{۱۱} آیا فیض وی این موارد را وحیانی نمی‌داند؟ یا وحیانی می‌داند و بنا به دلایلی از قبیل بدیهی بودن، به وحیانی بودن آن اشاره نداشته؟ پاسخ این است که فیض همانند بسیاری از بزرگان چون ملا صالح مازندرانی و علامه طباطبائی و دیگران، بین نبوت و رسالت، تفاوت قائل است. از نظر وی، «النبی من اوحی الیه بالعمل؛ و الرسول: من اوحی الیه بالعمل و التبلیغ»؛ نبی کسی است که به او وحی می‌شود تا خود عمل نماید، اما رسول کسی است که به او وحی می‌شود تا عمل و تبلیغ نماید (فیض، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ۳۶۶). وی ذیل آیه «إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم» (انعام: ۵۰) می‌گوید: «ما أنبئکم بما کان و ما یکون إلا بالوحی تبرأ من دعوی الألوهیة والملکیة و ادعی النبوة التي هی من کمالات البشر؛ هر

آنچه بوده و هست را فقط از طریق وحی شما را آگاه کرده، درحالی‌که از ادعای الوهیت و ملکیت برائت جسته اما ادعای نبوت داشت که از کمالات بشر است» (همو، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۱۲۲). از تعبیر نبوت در عبارت «و ادعی النبوة» روشن می‌شود فیض برای پیامبر(ص) وحی قبل از رسالت (دوران نبوت) را ممکن می‌داند. از سوی دیگر وی از الکافی روایاتی را آورده که دریافت وحی از جبرئیل را مختص دوران رسالت دانسته است؛ برای نمونه: «از ابوجعفر(ع) در مورد رسول، نبی و محدث سؤال شد، گفت: رسول کسی است که جبرئیل به دیدن او آمد و با او سخن گفت، پس این رسول است؛ و اما نبی کسی است که در خواب می‌بیند مانند رؤیای ابراهیم و مانند آنچه رسول الله از اسباب نبوت، قبل از وحی می‌دید تا اینکه جبرئیل از جانب خدا رسالت را آورد و در این زمان نبوت و رسالت از جانب خدا برای او جمع شد، جبرئیل نزد او می‌آمد و با او سخن می‌گفت... (همو، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۷۵)، فیض علاوه بر نبی و رسول، وحی بر امام را نیز ممکن می‌داند و می‌گوید: «رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می‌شود او را می‌بیند و کلامش را می‌شنود و بر او وحی نازل می‌کند و چه بسا در خوابش ببیند مانند رؤیای ابراهیم(ع)، و نبی چه بسا کلام را بشنود، چه بسا شخصی را ببیند و نشنود، و امام کسی است که کلام را می‌شنود و شخص را می‌بیند» (همان: ج ۲، ۷۴).

جمع این دو در این صورت ممکن است که از نگاه فیض، اولاً وحی غیرقرآنی برای پیامبر اسلام(ص)، مانند آنچه در دوران نبوت (قبل از نزول قرآن) دریافت می‌کردند مسلم بوده و ثانیاً وحی دوران رسالت، از طریق جبرئیل بوده است. مباحثی از قبیل بررسی دقیق تمایزات نبی و رسول در دیدگاه ایشان، خارج از اهداف این تحقیق است. فارغ از این تصریح فیض، سایر باورمندان به وحی غیرقرآنی برای اثبات عقیده خود به ادله‌ای استناد داشته‌اند که بررسی ادله آنان از نگاه فیض قابل تأمل است. در ادامه، برخی ادله قرآنی و روایی آنان از دیدگاه فیض بررسی شده است.

۱-۲-۱. ادله قرآنی

- آیاتی که در آن «حکمت» به «کتاب» عطف شده:

در ده آیه از آیات قرآن، کتاب و حکمت با یکدیگر آمده^{۱۲} (که شش مورد آن درباره پیامبر اسلام(ص) است^{۱۳}) و تأکید شده خداوند قرآن و حکمت را بر پیامبرش نازل کرده است. برخی مراد از «کتاب» را قرآن (به عبارت دقیق تر کل قرآن) دانسته و به استناد این هم‌آیی، «حکمت» را چیزی غیر از قرآن (از جمله سنت) با منشأ وحیانی پنداشته‌اند.^{۱۴} در یک

تقسیم‌بندی، برداشت فیض در آیات شش‌گانه‌ای که این همنشینی در خصوص پیامبر(ص) بوده، به صورت زیر است:

۱. کتاب و حکمت را «معارف و احکام» دانسته است: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ؛ تا آیات تو را بر آنان بخواند و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند» (بقره: ۱۲۹) (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۱۹۰-۱۹۱).

۲. کتاب عبارت است از «قرآن» و حکمت عبارت است از: - «علوم مبنیه» در «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ بِعِظْمِمْ بِهِ» (بقره: ۲۳۱) (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۲۶۱)؛

- «سنت» در «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: ۱۶۴) (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۳۹۷)؛

- «شریعت» در «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا يُتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲) (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۵۱، ۱۷۲)؛^{۱۵}

۳. تفسیری نداشته: «وَيَعْلَمُكُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۵۱) (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۲۰۲)، «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (نساء: ۱۱۳) (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۴۹۸).

می‌توان و حیانی بودن غیر از قرآن را در نظر فیض در مواردی چون «معارف و احکام»، «علوم مبنیه»، «سنت» و «شریعت» احتمال داد، اما باید توجه داشت که این موارد در نظر فیض ممکن است عطف خاص پس از عام باشد که نمونه‌های آن در قرآن بسیار است.^{۱۶} در این صورت «معارف و احکام»، «علوم مبنیه»، «سنت» و «شریعت» بخشی از قرآن هستند و نه فراتر از آن. آنچنان که برخی مانند علامه عسکری باورمندند «سنت» چیزی فراتر از قرآن نیست و با این حساب همه سنت، تبیین قرآن است، نه اینکه تبیین قرآن بخشی از سنت باشد.^{۱۷} مصباح یزدی نیز این احتمال را مطرح نموده که «کتاب»، قوانین شریعت در قرآن است و «حکمت»، دیگر بخش‌های قرآن (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ش: ج ۱، ۶۶). خود فیض نیز در توضیح آیه نخست سوره رعد می‌گوید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ يَعْنِي كِتَابِ سُورَةِ اسْتِ وَ تِلْكَ اِشَارَةٌ بِهٖ اَيُّهٖ اَيُّهَا اَنْ، يَعْنِي اَنَّ اَيَّاتِ كَامِلَةُ سُورَةِ اسْتِ؛ وَ الَّذِي اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رُبِّكَ يَعْنِي قُرْآنَ» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ۵۷). در این صورت نسبت این موارد با قرآن تباین نیست که بین آن‌ها اشتراکی نباشد. از این رو مواردی چون «معارف و احکام»، «علوم مبنیه»، «سنت» و «شریعت» را که فیض در تفسیر آیاتی

در هر پنج مورد، فیض موضع تحدی را فصاحت، بلاغت، نظم، بیان و سخاوتمندی قرآن گرفته و تنها در یک مورد امی بودن پیامبر(ص) را با احتمال مطرح کرده است، لذا از تفسیر فیض ذیل آیات تحدی نیز وحی غیرقرآنی به دست نمی‌آید.

- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴):

فیض مرجع ضمیر «هُوَ» را «مَا يَنْطِقُ: همه سخنان پیامبر(ص)» دانسته که «إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» خداوند به ایشان وحی کرده است. می‌گوید: «او کسی است که جز وحی نازل شده از سوی خدا سخن نمی‌گوید» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۸۴). در این آیات فیض به روشنی تمام سخنان پیامبر(ص) را وحیانی دانسته است.

- «فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛ و آنگاه که بر خواندیم تو پیرو قرآن آن باش سپس بیان

و (توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست» (قیامت: ۱۸-۱۹).

فیض ذیل «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» می‌گوید: «بیان ما آشکل علیک من معانیه» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۲۵۶ و ج ۷، ۳۴۸) یعنی علاوه بر جمع قرآن در سینه پیامبر(ص) و تثبیت قرائت آن بر زبان ایشان، توضیح معانی مشکل قرآن بر پیامبر(ص) نیز با خداست و وحیانی است. پس از نظر فیض تفصیل قرآن نیز وحیانی است.

۲-۱-۲. ادله روایی

۱. فیض در سبب نزول آیه ۳ و ۴ سوره نجم به نقل روایت نبوی از ابن عباس می‌پردازد که به فروآمدن ستاره در خانه حضرت علی(ع) به منزله خلافت ایشان و گمراه خواندن پیامبر(ص) از سوی منافقانی اشاره دارد که پیامبر(ص) در پاسخ آنان این آیات را خواندند. توضیحات وی حاکی از آن است که از نظرش سرآمد «مَا يَنْطِقُ»، فضیلت حضرت علی(ع) است. وی در ادامه روایاتی را نقل می‌کند که مؤید این مطلب است. گفتنی است یک روایت را نیز از الکافی آورده که «مَا يَنْطِقُ» را فضیلت اهل بیت(ع) شناسانده است (همان: ج ۵، ۸۵). پس از نظر فیض جانشینی حضرت علی(ع) از طرف خدا به پیامبر(ص) وحی شده که خارج از تصریح الفاظ قرآن است.

۲. برخی از موافقان مسلمان و غیرمسلمان وحی غیرقرآنی، حدیث «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ هَذَا الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ» را مستند پذیرش وحی غیرقرآن قرار داده‌اند و وجه شبهه را که موجب مثل قرآن بودن می‌شود، وحیانی بودن گرفته‌اند. فارغ از نقدهایی که به این دلیل وارد شده^{۲۰}، فیض صریحاً به الفاظ این حدیث^{۲۱} استناد نداشته لکن بدین مضمون حدیث نبوی را از مجمع البیان

آورده است: همانا خداوند متعال قرآن را به من داد و از حکمت نیز مثل قرآن به من داد (همان: ج ۱، ۲۹۹).

۳. روایت «عن ابی عبدالله (ع) قال إنَّ القرآنَ الَّذی جاءَ بِهِ جَبْرِیْلُ عَلَی مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ أَلْفِ آیَةٍ»: فیض در فصل آخر باب «اختلاف قرائات و عدد الآیات» از کتاب الوافی، روایت «إنَّ القرآنَ الَّذی جاءَ بِهِ جَبْرِیْلُ عَلَی مُحَمَّدٍ سَبْعَةَ أَلْفِ آیَةٍ»^{۲۲} از امام صادق (ع) را آورده و در توضیح آن سه احتمال زیر را داده است (همو، ۱۴۰۶ق: ج ۹، ۱۷۷۸-۱۷۸۱):

ا. بقیه آیاتی که اکنون در قرآن موجود نیست، همان مصحف امیرالمؤمنین (ع) است که نزد ائمه (ع) می‌باشد. می‌گوید: «لعل البواقی تکون مخزونه عند اهل بیت (ع) و تکون فیما جمع امیرالمؤمنین (ع)»... (همان، ج ۹، ۱۷۸۱).^{۲۳}

ب. اختلاف تعداد آیات به چگونگی شمارش آن‌ها برمی‌گردد.

ت. آیات محذوف، آیاتی است که تلاوت آن‌ها نسخ شده است.

وی احتمال اول را که همان وحی بیانی بوده که در تفصیل قرآن است، قوی‌تر دانسته و در توضیح روایاتی از الکافی که بر حذف اسامی از قرآن دلالت دارد می‌گوید: شاید مقصود اسم‌هایی که در قرآن بوده و در بعضی روایات آمده است باشد، آن اسم‌ها در مصحف نزد ائمه (ع) موجود است و این اسم‌ها در حقیقت تفسیری برای کفار و مشرکین است که از طریق وحی رسیده ولی هرگز آن‌ها جزء قرآن نبوده است (همان: ج ۹: ۱۷۷۸-۱۷۷۹).

در ادامه، مصونیت قرآن از تحریف در دیدگاه فیض آمده است. بی‌توجهی فیض به حالت دوم مؤید تقویت حالت اول است. همچنین مشهور عالمان شیعی نسخ تلاوت را نپذیرفته‌اند و آن را ضعیف و سخیف می‌دانند و به همین دلیل فیض حالت سوم را آخرین احتمال قرار داده است. پس از نظر فیض آنچه منحصر به قرآن و قابل تحدی است، مرتبط به بیان، فصاحت و بلاغت قرآن است، نه وحیانی بودن و منشأ الهی داشتن. همان گونه که پیش از این ذکر شد، برداشت تفسیری وی ذیل آیات تحدی نیز مؤید این مطلب است.

۳. مصادیق وحی غیرقرآنی

مضمون بسیاری از مواردی که فیض از قول جبرئیل بیان داشته، به روشنی حاکی از نزول آن‌ها در دوران رسالت پیامبر (ص) است که این موارد نشان می‌دهد فیض وحی غیرقرآنی را در دوران رسالت پیامبر (ص) با وجود قرآن باور داشته و با آمدن قرآن، قائل به انقطاع وحی غیرقرآنی نبوده است. بر پایه همین نظر است که ذیل «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ» (اعراف:

۳) می‌گوید: «من القرآن والوحی» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۲: ۱۷۹) و نیز ذیل «يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ» (نحل: ۲) می‌گوید: «آنچه از وحی و قرآن که قلوب مرده با جهل را زنده می‌کند» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۳: ۱۲۷). عطف قرآن به وحی، در بیان آنچه برای مردم نازل شده و آنچه قلب‌های مرده را زنده می‌کند، نوعی دوگانگی قرآن و وحی را می‌رساند.

از تتبع در الوافی به دست می‌آید مصادیقی را که فیض بر وحیانی بودن آن تصریح داشته، با این معیار که «به فهم بهتر قرآن کمک می‌نماید یا خیر؟» می‌توان تفکیک نمود. در ادامه نمونه‌هایی از هر دو دسته آمده است.

۱-۳. وحی فراقرآنی در جهت تفسیر و تفصیل قرآن است

این دسته در دیدگاه فیض اهمیت بسیاری دارد و حجم فراوانی از مصادیق در این دسته قرار می‌گیرد، به‌گونه‌ای که نقل کرده: «از امیرالمؤمنین(ع) پرسیدند: آیا نزد شما از رسول خدا(ص) چیزی غیر از قرآن است؟ گفت: نه، سوگند به کسی که دانه را شکافت و روح را شفا داد، چیزی نداد مگر آنکه در کتابش باشد» (همو، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ۳۱). فیض با استناد به روایات دالّ بر تداوم وحی بیانی در شب قدر^{۲۴} بر این باور است که هر سال در شب قدر، احکام قرآن در مورد قضایای جدید بر معصوم زمان نازل می‌شود و دریافت‌کننده این گونه از وحی، راسخان در علم^{۲۵} هستند؛ یعنی در شب قدر هر سال، تفصیل قرآن بر ایشان نازل می‌شود. وی با استنتاج منطقی خود می‌گوید: «پس می‌گوییم آیا رسول خدا(ص) راهی به سوی معرفتی که امت به آن نیاز دارند غیر از آنچه از آسمان از طرف خدای سبحان در شب قدر می‌رسد دارد یا خیر؟ پس اولی باطل است چراکه امت اتفاق نظر دارند که علم او فقط از طرف خداوند است. چنان‌که خداوند متعال فرموده: «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيِي» (نجم: ۴)، پس دومی اثبات می‌شود» (فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۳۸-۳۹). منظور وی از تفصیل قرآن، تبیین مجملات و تأویل متشابهات است (همو، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۶۵؛ همو، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۳۷). همچنین معتقد است علاوه بر تأویل قرآن، دانش‌هایی که مربوط به حقایق صفات الهی، اسرار معاد و مقامات واقعی انبیا و اولیا هستند جز از راه وحی حاصل نمی‌شود (همو، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ۴۶). مطالبی که پیش از این در عطف «حکمت» و «وحی» به «قرآن» در آیات گفته شد، مؤید این دیدگاه فیض است که البته مختص پیامبر(ص) نیست. همان گونه که در تمایز رسول، نبی و امام از دیدگاه فیض ذکر شد، فیض به ارسال وحی بر امامان نیز تصریح داشته است. نکته آنجاست که برخی از جمله علامه عسکری، وحی بیانی را تفصیل و تبیین آیات، جزئیات احکام، تخصیص عمومات و

تقیید مقیدات و... می‌دانند که مختص پیامبر(ص) است و ایشان آن را نزد اهل بیت(ع) قرار داده تا برای مردم بیان نمایند، اما فیض شخص امامان را دریافت‌کننده وحی می‌داند که تفسیر قرآن با توجه به مقتضیات زمانه از منشأ الهی دریافت می‌نمایند؛ یعنی در دیدگاه فیض شرط لازم دریافت وحی (در تفصیل آیات قرآن) رسالت یا نبوت نیست؛ هرچند او منکر انحصار درک و انتقال مفاهیمی خاص از قرآن، از پیامبر(ص) به اهل بیت(ع) نیز نیست. وی پس از مطرح کردن چند پرسش در این موضوع و دادن پاسخ منطقی به آن‌ها می‌گوید: «سپس می‌گوییم آیا وقتی رسول خدا(ص) که از راسخین در علم است فوت شد، علم او نیز رفت و علم او به متشابهات به خلیفه بعد او نمی‌رسد یا می‌رسد؟ اولی باطل است چراکه اگر چنین شود حق کسانی که در اصلا ب مردان هستند و پس از او می‌آیند ضایع می‌شود، پس دومی اثبات می‌شود» (همان: ج ۲، ۳۸-۳۹).

- جزئیات احکام و فرایضی که قرآن مسکوت بوده یا به اجمال به آن پرداخته است

برای نمونه در باب «صلاة و علها» طریقه وضو گرفتن را وحی از جانب خدا به پیامبر(ص) دانسته و آورده: «سپس خداوند به من وحی کرد ای محمد نزد شکارگاه بیا و محل‌های سجده خود را بشوی و پاک کن برای پروردگارت نماز به پا دار... سپس خداوند به او وحی کرد صورتت را بشوی، پس تو عظمت من را نظاره کردی، سپس دست راست و چپ خود را بشوی...» (همان: ج ۷، ۵۹-۶۰). بنا بر منابع تاریخی، وضو در مکه و در آغاز بعثت، توسط جبرئیل به پیامبر(ص) آموزش داده شد و پیامبر(ص) آن را برای مردم بیان کرد (ابن هشام، بی تا: ج ۱، ۲۴۴؛ طبری، ۱۳۸۷ق: ج ۲، ۳۰۷). نمونه دیگر تعلیم کیفیت خواندن نماز است؛ می‌گوید: «پس از اتمام تکبیر و افتتاح، خداوند به او وحی کرد: "اسم را نام ببر" به همین دلیل در ابتدای سوره "بسم الله الرحمن الرحيم" را قرار داد، سپس خداوند به او وحی کرد مرا ستایش کن، گفت: "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ". پیامبر(ص) با خود گفت سپاسگزارم، پس خدا به او وحی کرد: حمد مرا قطع کن... تا رسید به "لَا الضَّالِّينَ..." (فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۷، ۶۱-۶۲). ذکر سوره حمد دلیل قاطعی بر بعد از بعثت بودن این حدیث است که تصریح شده بر پیامبر(ص) وحی شده و در عین حال قرآنی نیست.

- سنت

فیض در مواردی سنت پیامبر(ص) را وحیانی دانسته است؛ برای نمونه می‌گوید: «کذلک أعطی محمدا ص التوسعة و التخییر فی أن یأمر بما شاء و ینهی عما شاء و إن کان کل منهما

إنما يفعل ما يفعل بوحى الله وإلهامه فإنه لا ينافى ذلك لموافقة إرادتهما إرادة الله تعالى فى كل شىء...» این چنین به محمد(ص) وسعت و اختیار داد تا به آنچه مى‌خواهد امر کند و از آنچه مى‌خواهد نهی کند؛ هر چند هریک فقط با وحی و الهام خداوند انجام مى‌دهد و این منافات ندارد چراکه اراده او موافق اراده خداوند در هر چیزى است... (همان: ج ۲۰، ۵۲۸). از دید فیض گستره و حیانی دانستن سنت، در حدّ نسخ قرآن هم کارایی دارد. وی ذیل آیه «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالِ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَيْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلْتَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْفَافٍ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ؛ و هرگاه آیات روشن ما بر خلق تلاوت شود منکران معاد که امیدوار به لقای ما نیستند گویند که قرآنی غیر از این بیاور یا همین را مبدل ساز. بگو: مرا نرسد که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» (یونس: ۱۵) در پاورقی می‌گوید: «ومن استدل بهذه الآية على أن نسخ القرآن بالسنة لا يجوز فقد ابعده لأنه إذا نسخ القرآن بالسنة و ما يقوله النبي صلى الله عليه وآله فإنما يقول بالوحى من الله ينسخ القرآن ولم يبدله من قبل نفسه بل يكون تبدله من قبل الله تعالى ولكن لا يكون قرآنا ويؤيد ذلك قوله وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى وَ كَسَانِي كِه به این آیه استدلال می‌کنند که نسخ قرآن با سنت جایز نیست، پس - از حقیقت - دور شده‌اند چراکه وقتی می‌گوییم نسخ قرآن با سنت و هر آنچه نبی(ص) می‌گوید واقع می‌شود، در واقع می‌گوییم با وحی از جانب خدا، قرآن نسخ می‌شود و - پیامبر(ص) - از جانب خود آن را تبدیل نمی‌کند بلکه تبدیل از خداوند تعالی است ولی قرآن نیست و مؤید آن قول او است: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ۳۹۶).

فیض سنت را و حیانی می‌داند و با استشهاد به آیات ۳ و ۴ سوره نجم، نسخ قرآن با سنت و هر آنچه را نبی(ص) می‌گوید از آیه ۱۵ سوره یونس، به این دلیل که همه از جانب خدا و حیانی هستند، اثبات می‌کند. در پی استفاده فیض از واژه «نبی» با توجه به تمایزی که فیض بین «نبی» و «رسول» قائل شده، از اینکه وی «ما يقوله النبى» را به سنت عطف کرده، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا از نظر فیض حتی سخنان قبل از بعثت پیامبر(ص) نیز قابلیت نسخ قرآن را دارند؟ (چراکه پیامبر(ص) از جانب خود هیچ نمی‌گوید)؟ پاسخ آن است که نمونه‌هایی وجود دارد که فیض واژه «نبی» را به کار برده در حالی که پیامبر(ص) دریافت‌کننده آیات قرآن (یعنی در دوران رسالت) بوده است (برای نمونه نک: معارج: ۱-۳).^{۲۶} گفتنی است بسیاری با اعتقاد به عصمت پیامبر(ص) و حجیت سنت، وحی غیرقرآن را

سنت پیامبر(ص) دانسته‌اند از جمله بیضاوی^{۲۷} و قرطبی^{۲۸}. علامه عسکری نیز ضمن اعتقاد به این وحی فراتر از قرآن که آن را وحی بیانی خوانده، مستند آن را روایتی از امام صادق(ع) دانسته و می‌گوید: «قسمتی از وحی آن است که در آن لفظ و معنا به انبیا وحی می‌گردد که این امر اختصاص به کتب آسمانی از جمله قرآن دارد و قسمتی از وحی، در آن تنها معنا وحی شده و الفاظ از جانب انبیا است، مانند احادیث نبوی» (عسکری، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۲۶۰).

- ولایت حضرت علی(ع): مصادیق این مورد در روایات الوافی بسیار است؛ برای نمونه می‌گوید: «خداوند متعال گفت: "سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ" به ولایت علی "لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ"، سپس چنین گفت و به خدا سوگند جبرئیل آن را بر محمد(ص) این چنین نازل کرد» (فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۳، ۹۲۶). همچنین می‌گوید: «پس وحی شد به سوی نبی و گفت: "سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ" به ولایت علی "لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ"، گفت: گفتم فدای تو شوم، ما آن را این گونه نمی‌خوانیم، گفت: به خدا سوگند جبرئیل آن را بر محمد(ص) این چنین نازل کرد» (همان: ج ۳، ۹۲۶ و ۹۳۳). فیض این اعتقاد را در الصافی به خوبی نمایان کرده است؛ برای نمونه ذیل «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (مائده: ۶۷) می‌گوید: پس رسول خدا(ص) دست علی(ع) را گرفت و گفت ای مردم... پس گفت خدایا سه مرتبه شهادت می‌دهم، پس گفت ای جماعت مسلمانان این ولی شما بعد از من است (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۷، ۲۷۳).^{۲۹} علامه عسکری نیز می‌گوید: «در روز غدیر آیه "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ" (مائده: ۶۷) نازل شد در وحی بیانی این آیه آمده: "فِي عَلِيٍّ" یعنی "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ" (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۷، ۱۵۵ و ۱۸۹)، یعنی ای پیامبر(ص) آنچه درباره علی بر تو نازل شده بر مردم برسان، بنابراین منشأ «فِي عَلِيٍّ» همان وحی بیانی بر پیامبر اکرم(ص) بوده است. بنابراین «فِي عَلِيٍّ» حدیث پیامبر(ص) است که منشأ آن وحی بیانی است؛ منشأ حدیث پیامبر(ص) نیز وحی خداست (عسکری، ۱۳۸۷ش: ۴۱۷). تفاوت دیدگاه معتقدان به وحی بیانی از جمله علامه عسکری با فیض در «لفظ» است. علامه عسکری منشأ وحی بیانی را خدا می‌داند ولی متذکر می‌شود حدیث پیامبر(ص) است؛ یعنی لفظ آن از جانب رسول اکرم(ص) است اما فیض با نقل روایاتی که جبرئیل سوگند یاد می‌کند این آیه این چنین (متفاوت از شکل موجود در قرآن) بر پیامبر(ص) نازل کرد، بر این باور است که علاوه بر معنا، لفظ نیز از جانب خداست. لذا آنچه برخی در فواید وحی بیانی بر شمرده‌اند که پذیرش وحی بیانی موجب می‌شود روایات حاکی از تحریف که در جوامع روایی شیعی و اهل سنت

فراوان است پاسخ داده شود، جامع نیست. هرچند برخی در روایات دال بر اختلاف قرائت گفته‌اند: «قرائت» در صدر اسلام به معنای شرح و تفسیر بوده است.^{۳۰} لکن در روایات بسیاری لفظ «نزل» به کار رفته است. ممکن است گفته شود به دلیل نقل به معنا، لفظ روایات ملاک نیست، اما علاوه بر تعداد بسیار این گونه روایات، سوگندی که در مواردی تا سه مرتبه نیز تکرار شده،^{۳۱} حاکی از عدم جامعیت وحی بیانی می‌باشد که از قطعیت آن می‌کاهد.

– فضایل و رعایت حقوق اهل بیت (ع)

مصادیق این مورد نیز بسیار است،^{۳۲} برای نمونه می‌گوید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» پس رسول خدا (ص) ندانست آنان چه کسانی هستند – که حقشان باید ادا شود– پس نزد جبرئیل بازگشت و جبرئیل به سوی پروردگارش بازگشت، پس خداوند به او وحی کرد: فدک را به فاطمه بده، پس رسول خدا (ص) او– فاطمه– را صدا زد و به او گفت ای فاطمه خدا به من امر فرموده فدک را به تو برگردانم (فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۱۰، ۳۰۶). فیض در *الصفای* نیز بیان فضایل اهل بیت (ع) از قول پیامبر (ص) را و حیانی دانسته است و به نقل از *الکافی* می‌گوید: «وَالسَّجْمِ إِذَا هَوَى» سوگند به قبر محمد (ص) هنگامی که «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ» را دریافت کرد، اهل بیتش را فضیلت داد «وَمَا غَوَى وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» می‌گوید از فضیلت اهل بیت از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید بلکه آن قول خداوند عزوجل است (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۸۵ و ج ۷، ۲۲).^{۳۳}

۲-۳. وحی فراقرآنی که در جهت تفصیل قرآن نیست

– مواردی که گاهی بر وحیانی بودن آن تصریح شده است لکن در جهت تفصیل قرآن نیست؛ از قبیل چگونگی اذان که از شعائر است. فیض در باب «بدء الصلاة و عللها»، پس از ذکر چند روایت از *الکافی*، *التهذیب* و *التهذیب* که بر هبوط جبرئیل و نزول اذان بر پیامبر (ص) دلالت دارد،^{۳۴} ذیل حدیثی از *الکافی* که بر هبوط جبرئیل نزد رسول الله و نزول اذان بر ایشان دلالت دارد می‌گوید: «این حدیث پاسخی است بر رد آنچه عوام بر وحیانی نبودن اذان اقامه کرده‌اند... ابن ابی عقیل می‌گوید که شیعیان در مورد امام صادق (ع) اتفاق نظر داشتند که او قومی را که ادعا می‌کردند پیامبر (ص) آن را – اذان را – از عبدالله بن زید گرفت و لعن کرد و گفت که وحی بر پیامبر (ص) نازل شد» (همو، ۱۴۰۶ق: ج ۷، ۵۵۸).

– مواردی از قول جبرئیل که تصریحی به وحیانی بودن آن نشده و نمی‌تواند مربوط به قبل از رسالت ایشان باشد. از قبیل بشارت تولد امام حسین (ع). فیض در باب «ما جاء فی الحسین بن علی (ع)»، این حدیث را از *الکافی* آورده... هنگامی که فاطمه (ع) به حسین (ع) آبستن شد،

جبرئیل(ع) نزد رسول الله آمد و گفت از فاطمه پسری زاده می‌شود که پس از تو به دست امت تو کشته می‌شود (همان: ج ۳، ۷۵۶).

- مواردی که فیض بر وحیانی بودن آن تصریح نکرده ولی چون از قول جبرئیل می‌باشد، متعلق به دوران رسالت است؛ برای نمونه سفارش جبرئیل به خواندن نماز در مسجد کوفه، فیض کاشانی در این خصوص چنین نگاه کرده است: «جبرئیل به او گفت: ای محمد! این مسجد پدرت آدم(ع) و مصالای انبیا(ع) است پس نزول کن و در آن نماز به پا دار. پس نازل شد و در آن نماز گزارد، سپس جبرئیل(ع) به سوی آسمان عروج کرد» (همان: ج ۲۶، ۳۱۹).

در تاریخ گزارش‌های مختلفی درباره تشریح نماز وجود دارد، برخی آن را مصادف با معراج رسول(ص) دانسته‌اند، برخی پیش از معراج و حتی پیش از اسلام، هرچند شواهد بسیاری از برگزاری نماز توسط پیامبر(ص)، پیش از اسلام وجود دارد ولی با توجه به آنکه تعلیم وضو را روزهای نخستین اسلام دانسته‌اند، به احتمال قوی خواندن نماز به کیفیت کنونی آن نیز بعد از بعثت بوده و کیفیت نمازی که اقوالی معتقدند پیامبر(ص) پیش از بعثت و در دوران نبوت می‌خوانده به گونه دیگری باشد که آن نیز وحیانی بوده است. مصادیق این حالت بسیار است مانند سفارش جبرئیل به نکات اخلاقی،^{۳۵} نکات بهداشتی،^{۳۶} چگونگی طلب رزق و روزی،^{۳۷} تعیین اوقات^{۳۸} و ...

۴. هم‌آوایی با فیض در وحی غیرقرآنی

مفسران بسیاری موافق تبیین گزاره وحی غیرقرآنی توسط فیض هستند؛ برای نمونه ثقفی تهرانی سخنان پیامبر(ص) درباره جانشینی و فضیلت حضرت علی(ع)^{۳۹} را از مصادیق وحی غیرقرآنی می‌داند و طبرسی احکام را وحیانی دانسته است. در مورد سنت نیز با تفکیک «سنت گفتاری» و «سنت کرداری» برخی قائل به وحیانی بودن سنت گفتاری (احادیث پیامبر(ص)) که در واقع سخنان دینی محسوب می‌شود و شامل تفسیر قرآن نیز هست) هستند از جمله جوادی آملی و برخی به‌طور مطلق همانند فیض، سنت پیامبر(ص) را وحیانی دانسته‌اند از جمله مکارم شیرازی^{۴۰}.

۱. در مورد وحیانی دانستن کردار روزمره پیامبر(ص) با جست‌وجوهای انجام‌شده، نظر فیض به دست نیامد، اما روشن است که فیض سخنان غیردینی پیامبر(ص) را نیز وحیانی دانسته و از این لحاظ با مفسرانی از جمله حسینی همدانی^{۴۱} هم‌عقیده است. محمد عزت دروزه (۱۸۸۷-۱۹۸۴م) ادعا کرده است برخی مفسران علاوه بر قرآن و گفتار و کردار پیامبر(ص)،

حتی گفتار و کردار دنیوی ایشان را نیز وحیانی می‌دانند. وی از طبرسی، نیشابوری و خازن نام برده که صحت این ادعا نیاز به تحقیق دارد (نک: دروزه، ۱۳۸۳ق: ج ۲، ۷۸).

جای بررسی دارد که فرق وحی قرآنی با سایر مصادیقی که فیض وحیانی‌شان خوانده (وحی غیرقرآنی) چیست؟ فیض کاشانی ذیل آیه «وَرُسُلًا فَذَاقُوا فَصْنَانَهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء: ۱۶۴) می‌نویسد: گفته شده منتهای مراتب وحی، سخن گفتن خدا با رسول است آنچنان که به موسی(ع) از بین رسولان اختصاص یافت و خداوند مثل آنچه را به هریک از آنان داده، به محمد(ص) عطا فرمود (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۵۲۱)، سپس وی چندین روایت از الکافی، الخصال، العیاشی دال بر این مطلب آورده است. با توجه به نظر فیض ذیل آیه ۵۲ سوره شوری در انواع وحی، و نیز تمایزاتی که در کیفیت دریافت وحی بین رسول، نبی و امام قائل شده چنین برداشت می‌شود که فیض تکلم بدون واسطه خدا با پیامبر(ص) را مختص وحی قرآنی که مرتبه‌اعلای وحی است می‌داند. در واقع از نظر فیض برتری و تمایز وحی قرآنی با سایر مصادیقی که غیر از قرآن وحیانی شمرده، تکلم بی‌واسطه خدا با پیامبر(ص) در قرآن است.

۵. نتیجه‌گیری

از برداشت تفسیری فیض ذیل آیات تحدی و نیز ادله‌ای که برخی موافقان وحی غیرقرآنی برای اثبات نظر خودشان بدان استناد داشته‌اند از قبیل آیه ۴۴ سوره نحل، همنشینی «کتاب» و «حکمت»، و نیز همایی «کتاب» و «قرآن» در آیات، باور وحی غیرقرآنی در دیدگاه ایشان به دست نمی‌آید. لکن تعریف ایشان از «امام»، «رسول» و «نبی»، تفصیل ایشان ذیل آیات ۳ و ۴ سوره نجم و آیات ۱۸ و ۱۹ سوره قیامت و نیز استناد به برخی ادله‌روایی بالاخص در سبب نزولها، به‌روشنی گویای پذیرش وحی غیرقرآنی در دیدگاه ایشان است.

تبع در آثار فیض نشان می‌دهد مصادیقی را که بر وحیانی بودن آن تصریح داشته یا گزینه‌ای از قبیل انتساب آن به جبرئیل وجود دارد، می‌توان با معیار «در جهت تفصیل قرآن بودن یا نبودن» تفکیک کرد. حجم بالایی از مصادیقی که وحیانی خوانده در توضیح و شرح آیات قرآن است: از قبیل جزئیات احکام و فرایضی که قرآن مسکوت بوده یا به‌اجمال به آن پرداخته، سنت (که فیض گستره وحیانی دانستن آن را در حد نسخ قرآن می‌داند)، ولایت علی(ع)، فضایل و اهل بیت(ع) و... در هریک از این مصادیق، مفسرانی با فیض هم‌عقیده هستند. مصادیقی نیز وجود دارد که در دسته تفصیل قرآن قرار نمی‌گیرد از قبیل کیفیت اذان و

سفارش به خواندن نماز و... .

برداشت می‌شود فیض وحی قرآنی را تکلم مستقیم خدا با پیامبر(ص) می‌داند که مرتبهٔ اعلاهی وحی است. از تمایزات نبی و رسول در تعاریف وی نتیجه می‌شود وی دریافت وحی را در دوران نبوت و رسالت پیامبر(ص) باور داشته با این تفاوت که در دوران رسالت، وحی غیرقرآنی از طریق جبرئیل نازل می‌شده است. فیض با وجود گسترهٔ وسیعی که برای وحی غیرقرآنی قائل شده، تحریف قرآن را نپذیرفته است و روایات تحریف‌نما را بر فرض صحت، بر تحریف معنوی حمل کرده که الزامی بر تحریف لفظی قرآن ندارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. الوافی اثر فیض کاشانی، در کنار بحار الانوار اثر مجلسی و وسائل الشیعه اثر حر عاملی به‌عنوان کتب نامبردار متأخر حدیثی معرفی شده‌اند.
۲. در کتاب ده رساله ایشان، ص ۱۸-۲۸.
۳. بیضاوی ذیل اعراف: ۲ با استناد به نجم: ۳-۴ (۱۳۸۸ق: ج ۱، ۳۴۱)، قرطبی با استشهاد به حشر: ۷ (۴۰۵ق: ج ۷، ۱۶۱) فخر رازی: «... سواء كان ذلك الوحي قرآن او غيره...» (۱۴۱۵ق: ج ۵، ۱۷۰).
۴. از جمله امام صادق(ع) می‌فرماید: حدیث من، حدیث پدرم، و حدیث پدرم، حدیث جدم، و حدیث جدم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله، قول الله عزوجل است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۵۳).
۵. این حدیث در برخی نسخ الکافی «سبعة الآف الآیة» آمده است.
۶. برای نمونه نک: کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ۳۳۶، ح ۵ و نیز ج ۸، ۳۶۴ و ۳۶۵.
۷. صدوق، ۱۴۱۴ق: ۸۴.
۸. طبرسی: «اما بنص القرآن و اما بوحی غیر القرآن» (۱۳۷۹ق: ج ۴، ۳۷۸)، ابوالفتوح رازی: «بعضی دیگر گفته‌اند این چیزها به نص قرآن حرام است و آنچه جز این است، به وحی غیرقرآن است» (۱۳۵۲ق: ج ۵، ۸۰)، و سید بن طاووس، بی تا: ۱۳۱.

9. double revelation

۱۰. از قبیل الوافی، ج ۳، ۷۵۶ و ۷۵۷.
۱۱. از قبیل الوافی، ج ۲، ۲۶۴؛ ج ۲۶، ۴۱۲؛ ج ۱۰، ۵۰۸؛ ج ۹، ۱۶۶۷.
۱۲. بقره: ۱۲۹، ۱۵۱ و ۲۱۳؛ آل عمران: ۴۸، ۸۱ و ۱۶۴؛ نساء: ۱۱۳ و ۵۴؛ مائده: ۱۱۰؛ جمعه: ۲.
۱۳. بقره: ۱۲۹، ۲۳۱ و ۱۵۱؛ آل عمران: ۱۴۶؛ جمعه: ۲؛ نساء: ۱۱۳.
۱۴. از جمله شافعی، ۱۳۵۸ق: ۷۸؛ نسفی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۳۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۱، ۳۳۵.

۱۵. همچنين در «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (بقره: ۴) می‌گوید: «من القرآن و الشريعة»، قرآن و شریعت را نازل شده از سوی خداوند دانسته است (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۹۳).
۱۶. مانند «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» (بقره: ۲۳۸).
۱۷. نک: عسکری، ۱۳۸۷ش: ۴۱۷-۴۲۳.
۱۸. بقره: ۲۳؛ یونس: ۳۸؛ هود: ۱۳؛ اسرا: ۸۸؛ طور: ۳۴.
۱۹. از قبیل طبرسی (۱۳۷۹ق: ج ۱، ۹۳)، کاشانی (۱۳۹۴ش، ج ۱، ۲۷) و مکارم شیرازی (۱۳۸۰ش، ج ۱، ۱۲۶).
۲۰. نک: تمسکی بیدگلی، ۱۳۹۸.
۲۱. که اختلافاتی در الفاظ آن در منابع گوناگون وجود دارد.
۲۲. همانا قرآنی که جبرئیل بر محمد(ص) آورد هفت هزار آیه دارد.
۲۳. فیض (۱۴۱۵ق: ج ۱، ۴۷) نیز این مطلب را ذکر کرده است.
۲۴. برای نمونه: داود بن فرقد می‌گوید: یعقوب به من حدیث کرد و گفت: شنیدم که مردی در حضور امام صادق(ع) از شب قدر پرسید که آیا در زمان گذشته بوده یا هر سال در این شب وجود دارد؟ فرمودند: اگر شب قدر برداشته شود، قرآن نیز برداشته می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۷، ۶۲۶).
۲۵. ثبات و استواری در علم (فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۳۱۸).
۲۶. همان: ج ۷، ۲۸۹.
۲۷. بیضاوی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ۳۴۱، ذیل اعراف: ۳.
۲۸. قرطبی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ۳۷-۳۹.
۲۹. موارد دیگری از الصافی که فیض ولایت علی(ع) را و حیانی تلقی کرده، ج ۵، ۸۵ و ۸۹، ج ۷، ۲۲ است.
۳۰. از جمله قرطبی می‌گوید: «وما یوثر عن الصحابه و التابعین انهم قرووا بكذا و کذا، انما ذالک علی وجه البیان و التفسیر، لا ذالک قرآن یتلی» (۱۴۰۵ق: ج ۱، ۸۶).
۳۱. برای نمونه کلینی ذیل بقره: ۳۷ (۱۴۰۷ق: ج ۱، ۴۱۶)، طبری، ۱۳۹۲ق: ج ۵، ۹.
۳۲. نک: فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۲۴، ۲۵۲، ج ۳، ۹۲۷، ج ۳، ۲۹۸، ج ۲۶، ۳۷۷ و ...
۳۳. نمونه‌های این مورد بسیار است از جمله در فیض، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ۳۶۸.
۳۴. از جمله «فقال جبرئیل ع حی علی الصلاة اسمة حی علی الصلاة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فقالت الملائكة صوتان مقرونان معروفان فقال جبرئیل ع قد قامت الصلاة قد قامت الصلاة...» (فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۷، ۵۹).
۳۵. نک: فیض، ۱۴۰۶ق: ج ۷، ۱۰۱ (بی‌اهمیتی به دنیا) و ج ۲۳، ۲۹۴ (صبر در برابر گریه و آزار کودک).

۳۶. از قبیل سفارش به مسواک و حجامت و... در همان: ج ۶، ۶۷۲.

۳۷. نک: همان: ج ۱۷، ۱۰۳.

۳۸. فیض در باب «إشارة جبرئیل ع بحدود الأوقات»، شش حدیث را آورده که پنج مورد آن از التهذیب و یک مورد آن از الکافی است. در پنج مورد، التهذیب تعیین اوقات را به جبرئیل نسبت داده و در یک مورد، الکافی تعیین اوقات را امری دانسته که به پیامبر(ص) تفویض شده و جبرئیل به ایشان مشورت داده است (همان: ج ۷، ۲۱۱).

۳۹. نک: ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸ق: ج ۵، ۸۳.

۴۰. نک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ش، ج ۲۲، ۴۸۰-۴۸۲.

۴۱. نک: حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق: ج ۷، ۱۶.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک (۱۳۶۴ق)، *النهاية في غريب الحديث و الاثر*، بیروت: المكتبة العلمية.
۳. ابن فارس، احمد (۱۳۹۹ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر.
۴. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۵. ابن هشام، عبدالملک (بی تا)، *السيرة النبویه*، بیروت: دار المعرفه.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۳۸۸ق)، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، مصر: مكتبة مصطفى الحلبي.
۷. تمسکی بیدگلی، علی و موسوی، محسن (۱۳۹۶ش)، «گستره وحی محمدی در آیات سوره نجم از نگاه مفسران»، *مجله پژوهش های تفسیر تطبیقی*، دوره ۳، شماره ۵، ۲۰۱-۲۲۵.
۸. _____ (۱۳۹۸ش)، «حدیث اورنگ؛ بازخوانی حدیث اریکه، به مثابه مستند و حیانی خواندن سنت»، *مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، شماره ۳، ۲۱-۴۰.
۹. _____ (۱۴۰۰ش)، «تفسیرها از کتاب و حکمت، از منظر دلالت بر و حیانی بودن سنت»، *فصلنامه مطالعات قرآنی*، دوره ۱۲، شماره ۴۶، ۶۷-۸۵.
۱۰. ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸ق)، *روان جاوید در تفسیر قرآن مجید*، تهران: برهان.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ش)، *سیره رسول اکرم(ص) در قرآن*، قم: اسراء.
۱۲. حسینی همدانی، محمد (۱۴۰۴ق)، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، تهران: لطفی.
۱۳. دروزه، محمدعزت (۱۳۹۳ق)، *التفسیر الحدیث: تفسیر السور حسب النزول*، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۴. رازی، ابوالفتح (۱۳۵۲ق)، *روح الجنان و روض الجنان*، تهران: اسلامیه.

۱۵. رازی، فخرالدین محمد (۱۴۱۵ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان الداودی، بیروت: دار القلم.
۱۷. سید بن طاووس (بی تا)، *فلاح السائل*، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۱۸. شافعی، محمد بن ادیس (۱۳۵۸ق)، *الرساله*، مصر: الحلبي.
۱۹. صدوق، علی بن حسین بابویه (۱۴۱۴ق)، *الاعتقادات*، قم: کنگره شیخ مفید.
۲۰. — (بی تا)، *علل الشرایع*، تهران: مصطفوی.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۹ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۲۲. طبری، ابن جریر (۱۳۹۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
۲۳. — (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت: دار التراث.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق)، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۵. — (۱۳۷۹ق)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح حبیب قصیر العاملی، نجف: مکتبه القصیر.
۲۶. عابدی، احمد (۱۳۸۷ش)، «وحي قرآنی و وحي بیانی»، *اندیشه نوین دینی*، شماره ۱۳، ۴۹-۶۲.
۲۷. عسکری، مرتضی (۱۴۱۶ق)، *القرآن الکریم و روایات المدرستین*، قم: اصول الدین.
۲۸. — (۱۳۸۷ش)، *برگستره کتاب و سنت*، ترجمه محمدجواد کرمی، قم: مؤسسه علامه عسکری.
۲۹. فخاری، علیرضا، ابراهیمی، لیلا، درستی، مهدی (۱۳۹۹ش)، «شرح و تحلیلی بر روایت اوتیت کتاب و مثله معه»، *فصلنامه مطالعات قرآنی نامه جامعه*، دوره ۷، شماره ۱۳۵، ۷۸-۵۹.
۳۰. فیض کاشانی، ملامحسن. ۱۴۱۵ق. *الصادق*، تهران: صدر.
۳۱. — (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، قم: کتابخانه آیت الله المرعشی.
۳۲. — (۱۳۷۷ش)، *علم الیقین فی اصول الدین*، قم: بیدار.
۳۳. قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق)، *الجامع الاحکام القرآن*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۳۴. کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۹۴ش)، *تفسیر خلاصه منهج الصادقین*، قم: بوستان کتاب.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الأطهار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ش)، *قرآن شناسی*، قم: مؤسسه امام خمینی (ره).
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰ش)، *تفسیر نمونه*، قم: دار الکتب الاسلامیه.
۳۹. ناجی نصرآبادی، محسن (۱۳۷۸ش)، *کتاب شناسی فیض کاشانی*، تهران: کنگره فیض کاشانی.

۴۰. نسفی، عبدالله بن احمد (۱۴۱۶ق)، تفسیر النسفی (مدارک التنزیل و حقائق التأویل)، بیروت: دار النفاثس.

